

ضمیمه ۲

کتاب جدید واندروالد درباره ی دولت

من تنها پس از خواندن کتاب کائوتسکی موفق شدم با کتاب واندروالد به نام «سوسیالیزم بر ضد دولت» (پاریس، ۱۹۱۸) آشنا گردم. بی اختیار این فکر در انسان پیدا می شود که این دو کتاب را با هم مقابله نماید. کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و واندروالد نماینده ی رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین المللی است. هر دوی آن ها معرف ورشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند و هر دو «ماهرانه» و با زرنگی روزنامه نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را به کمک الفاظ مارکسیستی پرده پوشی می نمایند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیزم آلمانی، این اپورتونیزم لخت و سنگین وزن و تئوری بافی ست که با حذف هر آن چه در مارکسیزم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است به طور ناهنجاری در مارکسیزم جعل می نماید. دیگری برای نوع لاتین اپورتونیزم حاکم- تا حدود معینی می توان گفت برای نوع مخصوص اروپای باختری (یعنی کشورهای واقع در باختر آلمان)- جنبه ی تیپیک دارد. این اپورتونیزم دارای نرمش بیشتر و لختی کمتر است و با ظرافت بیشتری به همان وسیله ی اصلی در مارکسیزم جعل می نماید.

هر دوی آن ها هم آموزش مارکس را درباره ی دولت و هم آموزش او را درباره ی دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف می نمایند و ضمناً واندروالد بیشتر روی مسئله ی اول و کائوتسکی روی مسئله دوم مکت می کند. هر دوی آن ها بر روی

ارتباط بسیار نزدیک و گسست ناپذیر این دو مسئله سایه می اندازند. هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام همشان مصروف طفره رفتن از انقلاب است. در گفته های هیچ یک از آن ها کوچک ترین اثری هم از آن چیزی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیزم در کردار را از کاریکاتور بورژوائی آن متمایز می سازد، یعنی: روشن ساختن وظائف انقلاب و تمایزش با وظائف رفرم، روشن ساختن تاکتیک انقلابی و تمایزش با تاکتیک رفرمیستی، روشن ساختن نقش پرولتاریا در محو سیستم یا نظام بردگی مزدوری و تمایزش با نقش پرولتاریای دول «معظم» که با بورژوازی در بخش ناچیزی از مافوق سود و مافوق غنایم امپریالیستی وی سهیم است، وجود ندارد.

برای ثبوت صحت این قضاوت چند استدلال از اساسی ترین استدلالات و اندرولد را در این جا نقل می نمایم.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی با سعی وافی و کافی از مارکس و انگلس نقل قول می نماید و نظیر کائوتسکی هرچه را خواسته باشید از مارکس و انگلس نقل قول می نماید، به جز آن چه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است و انقلابی را از رفرمیست متمایز می سازد. درباره ی این که پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف آورد، هر چه بخواهید نقل قول می نماید، زیرا این امر هم اکنون در چارچوب صرفاً پارلمانی عملاً به موقع اجرا گذارده شده است، ولی در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه ی کمون لازم دانستند «مانیفست کمونیست» را که تا اندازه ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه ی کارگر نمی تواند ماشین دولتی حاضر و آماده ای را به طور ساده تصاحب کند و باید آن را درهم شکند، یک کلمه هم دم نمی زند! و اندرولد هم مانند کائوتسکی، گویی با قرار قبلی، درست همان نکته ای از تجربه ی انقلاب پرولتری را که از همه اساسی تر است و درست همان چیزی را که انقلاب پرولتری را از رفرم های بورژوازی متمایز می سازد کاملاً به طاق نسیان می سپارد.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی بدان جهت از دیکتاتوری پرولتاریا سخن می گوید که از آن ظفره رود. کائوتسکی این عمل را به وسیله ی یک سلسله جعلیات ناهنجار انجام داد. و اندرولد همین عمل را ظریف تر انجام می دهد. او در پاراگراف مخصوصی که پاراگراف چهارم است و در آن از «به کف آوردن قدرت سیاسی به توسط پرولتاریا» صحبت می شود، بند «پ» را به مسئله ی «دیکتاتوری کلکتیو پرولتاریا» اختصاص می دهد و از مارکس و انگلس «نقل قول می نماید» (تکرار می کنم که: درست آن چیزی را که به مهم ترین نکته یعنی به درهم شکستن ماشین کهنه ی دولتی بورژوا-دموکراتیک مربوط است، حذف می کند) و چنین نتیجه می گیرد:

... «در محافل سوسیالیستی انقلاب اجتماعی را معمولاً بدین سان در نظر خود مجسم می سازند: کمون جدیدی که این بار نه فقط در یک نقطه، بلکه در تمام مراکز عمده ی جهان سرمایه داری پیروزمند است.

این یک فرضیه است؛ ولی فرضیه ای است که در این هنگامی که دیگر مشهود می گردد دوران پس از جنگ در بسیاری از کشورها ناظر تضادهای طبقاتی ناشنوده و تشنجات شدید اجتماعی خواهد بود، هیچ چیز تصورناپذیری در آن وجود ندارد.

فقط اگر بخواهیم برای ناکامی کمون پاریس- و به طریق اولی برای دشواری های انقلاب روس- دلیلی ذکر نماییم، این دلیل همانا این است که مادام که پرولتاریا برای استفاده از قدرتی که به حکم اوضاع و احوال ممکن است به دست وی افتد خود را به حد کافی حاضر نکرده است. خاتمه دادن به نظام سرمایه داری محال است» (ص- ۷۳).

بیش از این در ماهیت امر چیز دیگری گفته نشده است!

آری این ها هستند پیشوایان و نمایندگان انترناسیونال دوم! در سال ۱۹۱۲ این ها بیانییه بال را امضاء می کنند که در آن آشکارا از رابطه ی همان جنگی، که در سال ۱۹۱۴ در گرفت، با انقلاب پرولتری سخن می گویند و مستقیماً هم با این

انقلاب تهدید می کنند. ولی هنگامی که جنگ در گرفت و وضع انقلابی به وجود آمد، این کائوتسکی ها و واندرولدها شروع به طفره رفتن از انقلاب نمودند. ملاحظه می فرمائید که: انقلاب طراز کمون فقط فرضیه ای است که تصورناپذیر نمی باشد! این کاملاً همانند استدلال کائوتسکی درباره ی نقش احتمالی شوراهای اروپاست.

ولی آخر هر لیبرال تحصیل کرده ای که بی شک اکنون موافقت دارد که کمون جدید «تصورناپذیر» نیست و شوراهای ایفای نقش بزرگی را در پیش دارند و غیره بدین سان استدلال می کند. وجه تمایز انقلابی پرولتر با لیبرال در این است که وی به عنوان یک تنورسین به ویژه اهمیت دولتی نوین کمون و شوراهای را مورد تحلیل قرار می دهد. واندرولد در مورد تمامی آن چه که مارکس و انگلس، ضمن تحلیل تجربه کمون، در این مبحث به تفصیل بیان داشته اند سکوت اختیار می نماید.

یک نفر مارکسیست به عنوان پراتیسین، به عنوان سیاستمدار می بایست روشن سازد که فقط خائنین نسبت به سوسیالیزم ممکن است اکنون از وظیفه ی زیرین کناره جویند که عبارت است از: روشن ساختن لزوم انقلاب پرولتری (از طراز کمون، از طراز شوراهای یا مثلاً از یک طراز ثالث)، توضیح لزوم آماده شدن برای آن، تبلیغ انقلاب در بین توده ها، رد پندارهای خرافی خرده بورژوازی بر ضدانقلاب و غیره. نه کائوتسکی و نه واندرولد هیچ یک چنین وظیفه ای را انجام نمی دهند، زیرا آن ها همانا خائنینی نسبت به سوسیالیزم هستند که می خواهند شهرت سوسیالیست و مارکسیست بودن خود را در بین کارگران حفظ کنند.

طرح تنوریک مسئله را در نظر بگیرید.

دولت حتی در جمهوری دموکراتیک هم چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه به توسط طبقه ی دیگر. کائوتسکی این حقیقت را می داند، قبول دارد و با آن موافق است، ولی... ولی اساسی ترین مسئله را مسکوت می گذارد و آن این که پرولتاریا،

پس از به دست آوردن دولت پرولتری، چه طبقه ای را، چرا و با چه وسائلی، باید سرکوب نماید.

واندرولد این حکم اساسی مارکسیزم را می داند، قبول دارد، با آن موافق است و آن را نقل قول می کند (از ص- ۷۲ کتاب خودش)، ولی ... کلمه ای درباره ی موضوع «نامطبوع» (برای حضرات سرمایه داران) در هم شکستن مقاومت استثمارگران دم نمی زند!!

واندرولد هم نظیر کائوتسکی این موضوع «نامطبوع» را کاملاً مسکوت گذارده است. ارتداد آن ها هم در همین است.

واندرولد هم نظیر کائوتسکی در قسمت تعویض دیالکتیک با اکلکتیزم استاد بزرگی است. از یک سو نمی توان اقرار نکرد و از سوی دیگر باید معترف شد. از یک سو برای دولت می توان مفهوم «مجموعه ملل» را قائل شد (رجوع شود به فرهنگ لیتره،- اثر دانشمندانه ای است، جای حرف ندارد، - ص ۸۷ کتاب واندرولد)، از سوی دیگر برای دولت می توان مفهوم «حکومت» را قائل گردید (همان جا).

واندرولد این مبتذلات دانشمندآبانه را با نظر تأیید و تصدیق در ردیف یک سلسله نقل قول از مارکس استنساخ می کند.

واندرولد می نویسد: مفهوم مارکسیستی کلمه «دولت» با مفهوم معمولی آن فرق دارد. بدین جهت ممکن است «سوءتفاهمی» روی دهد. «دولت طبق نظر مارکس و انگلس، دولت به مفهوم وسیع کلمه، دولت به عنوان ارگان اداره کننده و نماینده ی منافع عمومی جامعه (intèrèts gènèraux de la société) نیست، بلکه دولت صاحب قدرت، دولت به معنای ارگان اوتوریته، دولت به معنای آلت سلطه ی یک طبقه بر طبقه دیگر است» (ص- ۸۵- ۷۶ کتاب واندرولد).

مارکس و انگلس فقط به مفهوم دوم است که از نابودی دولت سخن می گویند... «احکام بیش از حد مطلق خطر آن را دارد که غیر دقیق از کار آید. بین دولت سرمایه داران، که مبتنی بر سلطه ی یک طبقه ی منحصر به فرد است و دولت

پرولتری که هدف نابودی طبقات را تعقیب می کند مراحل انتقالی بسیاری وجود دارد» (ص- ۱۵۶).

این هم «شیوه ی» و اندرولد که فقط اندکی با شیوه ی کائوتسکی فرق دارد ولی در ماهیت امر با آن همانند است. دیالکتیک حقایق مطلق را نفی می کند و متغیر بودن تضادها و معنای بحران ها را در تاریخ توضیح می دهد. اکلکتیست خواهان احکام «بیش از حد مطلق» نیست تا بدین وسیله بتواند امیال خرده بورژوایی و فلییستر مآبانه خود را درباره ی تعویض انقلاب با «مراحل انتقالی» جا بزند.

کائوتسکی ها و واندولدها در این باره که مرحله ی انتقالی بین دولت به مفهوم ارگان سلطه ی طبقه ی سرمایه داران و دولت به مفهوم ارگان سلطه ی پرولتاریا همان انقلاب یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و خورد کردن و درهم شکستن ماشین دولتی اوست سکوت اختیار می کنند.

کائوتسکی ها و واندولدها بر روی این حقیقت که دیکتاتوری بورژوازی باید با دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا تعویض گردد و به دنبال «مراحل انتقالی» انقلاب «مراحل انتقالی» زوال تدریجی دولت پرولتری می آید، پرده ی تاریکی می کشند. ارتداد سیاسی آن ها هم در همین است.

از نظر تنوریک و فلسفی هم این همان جا زدن اکلکتیزم و سفسطه به عوض دیالکتیک است. دیالکتیک مشخص و انقلابی ست، دیالکتیک بین «انتقال» از دیکتاتوری یک طبقه به دیکتاتوری طبقه دیگر و «انتقال» از دولت دموکراتیک پرولتری به غیر دولت («زوال دولت») فرق می گذارد. اکلکتیسم و سفسطه ی کائوتسکی ها و واندولدها تمام نکات مشخص و دقیق را در مبارزه ی طبقاتی برای خوش آیند بورژوازی ماستمالی می کند و مفهوم کلی «انتقال» را که در آن می توان دست کشیدن از انقلاب را پنهان داشت (و نه دهم سوسیال دموکرات های رسمی عصر ما آن را پنهان می دارند) جایگزین آن می سازند!

اکلکتیزم و سفسطه‌ی واندرولد ماهرانه‌تر و ظریف‌تر از کانتوسکی است، زیرا به کمک عبارت «انتقال از دولت به مفهوم محدود به دولت به مفهوم وسیع» می‌توان تمام مسائل انقلاب را، اعم از این که هر مسئله‌ای باشد، و تمام وجه تمایز بین انقلاب و رفرم، حتی وجه تمایز بین مارکسیست و لیبرال را، مسکوت گذارد. زیرا کدام بورژوازی به سبک اروپائی تحصیل کرده‌ای به فکر این می‌افتد که «به‌طور کلی» «مراحل انتقالی» را با یک چنین مفهوم «کلی» نفی کند؟

واندرولد می‌نویسد: «من با گد در این باره که اجتماعی کردن وسائل تولید و مبادله بدون انجام قبلی دو شرط‌زیر ممکن نیست، موافقت دارم:

۱. تبدیل دولت کنونی، ارگان سلطه یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر، به آن چیزی که منکر آن را دولت خلقی کار می‌نامد، از راه به کف آوردن قدرت سیاسی به توسط پرولتاریا.

۲. جدا کردن دولت، ارگان اوتوریتته، و دولت، ارگان اداره‌کننده، یا، به عبارتی که سن سیمون به کار می‌برد، ارگان اداره‌ی افراد از اداره‌ی اشیاء (ص-۸۹).

واندرولد این کلمات را با حروف درشت می‌نویسد و روی اهمیت این احکام به طرز خاصی تکیه می‌کند. ولی این یک آش‌صدرصد اکلکتیک و گسست کامل از مارکسیزم است! آخر «دولت خلقی کار» تنها تکرار همان «دولت خلقی آزاد» است که سوسیال‌دموکرات‌های آلمان در سال‌های هفتاد با آن جلوه‌گری می‌کردند و انگلس به عنوان یک فکر خام آن را تقبیح کرد. اصطلاح «دولت خلقی کار» عبارتی است در خورد دموکرات خرده‌بورژوا (نظیر اس‌ار‌چپ‌ما)، عبارتی است که مفاهیم غیر طبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی می‌سازد. واندرولد، هم به کف آوردن قدرت دولتی به توسط پرولتاریا (به توسط یک طبقه) و هم دولت «خلقی» را در یک ردیف می‌گذارد و ملتفت‌اشی که حاصل می‌گردد، نمی‌شود. از گفته‌های کانتوسکی و «دموکراسی خالص» وی نیز همین‌آش و همین بی‌اعتنایی ضدانقلابی و

خرده بورژوا مآبانه نسبت به وظائف انقلاب طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی، پرولتری، و دولت طبقاتی (پرولتری) حاصل می گردد.

و اما بعد، اداره ی افراد فقط وقتی از بین می رود و جای خود را به اداره ی اشیاء می دهد که هرگونه دولتی زوال یابد. و اندرولد با این آینده ی نسبتاً دور عرصه را بر وظیفه ی فردا یعنی سرنگونی بورژوازی تنگ می کند و پرده ی تاریکی به روی آن می کشد.

این شیوه نیز برابر است با خدمت گذاری در آستان بورژوازی لیبرال. لیبرال با صحبت درباره ی این که وقتی اداره ی افراد لزومی نداشته باشد، چه خواهد شد، موافق است. چه مانعی دارد که انسان به چنین آرزوهای بی زیانی مشغول باشد؟ ولی راجع به این که پرولتاریا مقاومت بورژوازی را، که در برابر سلب مالکیت خود مقاومت می نماید، در هم شکند، باید سکوت اختیار کنیم. منافع طبقاتی بورژوازی چنین ایجاب می کند.

«سوسیالیزم برضد دولت». این کرنشی است از طرف و اندرولد در برابر پرولتاریا. کرنش کردن کار دشواری نیست، هر سیاست مدار «دموکراتی» بلد است در برابر انتخاب کنندگان خود کرنش نماید. ولی در لفافه ی این «کرنش» مضمون ضد انقلابی و ضد پرولتری جا زده می شود.

و اندرولد با تفصیل تمام گفته های استروگورسکی را در خصوص این که چقدر فریب و اعمال زور و رشوه خواری و دروغ و ریاکاری و اجحاف نسبت به تهی دستان در زیر ظاهر متمدن و آراسته و پیراسته ی دموکراسی بورژوانی معاصر نهفته است، نقل می نماید. ولی نتیجه ای از آن نمی گیرد. او این موضوع را که دموکراسی بورژوازی توده ی زحمت کش و استثمارشونده را سرکوب می نماید، ولی دموکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب نماید، متوجه نیست. دیده ی بصیرت کائوتسکی و و اندرولد برای مشاهده ی این امر کور است. منافع طبقاتی بورژوازی، که این خائنین خرده بورژوازی مارکسیزم، به دنبال وی کشیده می شوند، نادیده

انگاشتن این مسئله، سکوت درباره ی آن یا نفی صریح لزوم چنین سرکوبی را طلب می نماید.

اکلتیزم خرده بورژواآبانه بر ضد مارکسیزم سفسطه بر ضد دیالکتیک، رفرمیزم فیلیسترآبانه بر ضد انقلاب پرولتری، آری این است عنوانی که می بایست به کتاب واندرولد داده شود.

منبع: منتخب آثار لنن صفحه ۶۲۸

بازنویس: اکبر سعیدی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵